

«بوسهل و بونصر، آن سوگندنامه پیش داشتند، خواجه آن را بر زبان راند پس بر آن خط خویش نبشت و بونصر و بوسهل را گواه گرفت.»  
 «.. وی سوگند بخورد چنان که رسم است و خط خود بر آن نبشت و بر این عرضه کردند و به دوات دار سپردند.»<sup>۱</sup>  
 «بونصر سوگندنامه نبشته بود عرض کرد، هرون بر زبان راند و اعیان و بزرگان گواه شدند.»<sup>۲</sup>

فتح نامه: مکتوبی است متضمن خبر پیروزی لشکر در نبرد که به وسیلهٔ سبهران به دیگر بلاد فرستاده می‌شد. چنان که سلطان سعود پس از پیروزی به ترکمانان، دستور داد تا فتحنامه نویسند: «گفت برو بونصر را بگویی تا فتحنامه نسخت کند...»

گاه رسول سلطان مبلغ پیام شفاهی یا «شافیه» بود که مضمون آن معمولاً از طرف رئیس دیوان رسالت تهیه می‌شد و سعی می‌کردند که مطلب روشن و صریح بیان شود.<sup>۳</sup>  
 گاه مفاد بعضی از نامه‌های سیاسی حکایت از وعده و وعید و تهدید و تطمیع می‌کند. در نامه‌ای که در عهد علاءالدین تکش خوارزمشاه به یکی از ملوک و اسرای اطراف نوشته شده است چنین می‌خوانیم: «... اکنون قاعده الفت و عقد اخوت میان ما و برادر اعزاکرم ملک عالم عادل ابقاه الله چنان محکم و برقرار است... که در آن اندیشه قصوری پیدا نیاید. فلان را غایت اقبال خویش در سعادت قبول خدمت ما بیاید شناخت... و بر جادهٔ خدمتکاری و شیوهٔ طاعتداری ثابت قدم و راسخ اعتقاد باید بود و دست از دامن این دولت که تا دامن قیامت پاینده باد، نباید داشت، و اقطاع نانباره از این حضرت باید خواست... چه اگر برخلاف این اندیشه در خاطر جای دهد... عاقبت آن... و خیم... باشد باید فلان این معانی را به سمع خرد بشنود... و این نصایح را از سر شفقت تمام شناسد... و یقین داند که اگر این اعمال را مباشر باشد... هر روز لطف‌رأی ما دربارهٔ او بر زیادت خواهد بود... و اگر از این شیوه انصراف نماید و از جاده انحراف کند... و از حد بندگی فراتر شود تانه بس دیرگاهی... دعای سیاست مافرا جنبد و نوایر سطح ما فروع زند و صواعق خشم ما ظاهر گردد و آنچه مرحمت ما بدان راضی باشد برود... و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون. به تاریخ سنهٔ سبع و سبعین.»

گرگ آشتی: گاه زماسداران به حکم ضرورت با دشمنان خود سکارانه از در صلح و آشتی در می‌آمدند و آن را گرگ آشتی می‌نامیدند «... صواب آنست که «گرگ آشتی» کنیم و باز گردیم.» (تاریخ بیهقی)... «... گفت که رسولی فرستد و با این قوم گرگ آشتی کند...» (بیهقی) با توگر این سگ کند، عزم به گرگ آشتی بازی بز می‌دهد، تا کُندت خوک بند عطار

سوگند نامهٔ خوارزمشاه: چنان که در تاریخ عهد سلجوقیان دیدیم، چندین بار بین آتسز و سلطان سنجر جنگ در گرفت. و در این محاربات غالباً قوای آتسز شکست می‌خورد. در نیمهٔ شوال ۵۳۵ یعنی دو سال بعد از اولین برخورد جنگی بین سنجر و خوارزمشاه، آتسز بن محمد

۱. همان، ص ۲۶۹ ۲. همان، ص ۲۵۵

۳. مأخوذ از مقالهٔ دکنی یزدی، در ادامهٔ ابوالفضل بیهقی، از ص ۲۳۳ تا ۲۶۶

خوارزمشاه سوگندنامه زیر را امضاء کرد، به نزد سلطان سنجر فرستاد و از در اطاعت درآمد. ولی دوماه بعد همین که سنجر از خان ختایی شکست خورد، آتسز عهد و پیمان و سوگندنامه را فراموش کرد، قسمتی از خراسان را گرفت و خود را خوارزمشاه خواند. اکنون برای آن که خوانندگان با مفاد و مندرجات سوگندنامه های آن روزگار آشنا شوند، قسمتی از آن را نقل می کنیم:

«قال الله تعالى و هو اصدق التائین و اوفو بالعهد ان العهد كان مستولا و اوفو بعهد الله اذا عاهدتم ولا تنقضوا لایمان بعد تو كیدها و جعلتم الله عایكم كفیلا.»

من که آتسزین محمد خوارزمشاهم توفیق می خواهم از خدای عزوجل و به رحمت او پناه می طلبم و در نگاهداشت عهدهی که می بندم... عهد بستم من که آتسزین محمد خوارزمشاهم و نذر کردم با خدای عزوجل و رسول محمد (ع) که تا من باشم، مطیع و فرمانبرو بنده خداوند عالم سنجر بن ملک بن محمد که زندگیش دراز باد باشم و سر از طاعت و بندگی او نتابم و با مخالف و بدخواه دولت وی از ترك و تازیك و خویشی و بیگانه وزن و مرد و كافر و مسلمان بازنگردم و به خود پناه ندهم و به هیچ وجه از وجوه، دولت او را خلاف نکنم و با دوست دولت که دانم، دوست باشم و با دشمن دولت که دانم دشمن باشم و اگر کسی از مخالفان دولت وی برخلاف دولت وی چیزی نویسد یا پیغامی دهند یا تدبیر کنند، پوشیده ندارم و رأی اعلا را معلوم گردانم و در دفع و قهر و قمع مخالفان و قاصدان دولت وی بدان که ممکن گردد و وسیع من آید، به تن و مال در حال بکوشم و به همه وجوه بندگی نمایم... بالله الرحمن الرحیم.

هم بر این باشم که در این عهد مذکور است... اگر به هیچ وجه از وجوه خلاف کنم، خدای تعالی را بر من ده حج پیاده که به پای خود بیازم و ده سال روزه که پیوسته بدارم و هر چه مال دارم بر ساکنین مکه و مدینه صدقه کردم و هر سنگوحه که دارم و خواهم داشت همه طلاق داده باشم... و از جمله آنان باشم که خدای عزوجل در محکم تنزیل گفت «اولئك لهم اللعنة ولهم سوء الدار» و خدای عزوجل را و رسول او را محمد (ع) و جمله انبیاء و فرشتگان (ع) و ثقات و معروفان را که حاضر بودند بر این عهود و وثیقه و سوگندان گواه گرفتم بطوع و اختیار و رغبت فی منتصف شوال سنه خمس و ثلاثین و خمسمائه.

**عهدنامه تکش خوارزمشاه**  
**بایکی از ملوک اطراف**  
 عهدنامه زیر برای یکی از ملوک اطراف فرستاده شده تا بر اجرای مندرجات آن سوگند خورد. در این سوگندنامه پس از مقدمه ای چنین آمده است: «... از سر طوع و اختیار به نیت درست و اعتقاد صافی...»

من بنده که فلان بن فلانم می گویم:  
 به ایزد، به ایزد، به زینهار ایزد، به خدایی که قادر بر کمال است، به خدایی که لم- یزل و لایزال است، به خدایی که نهان و آشکارا در علم قدیم او یکسان است... ازین وقت و ساعت که این عهد می بندم و این سوگند می خورم، در خدمت و طاعت خداوند عالم تکش خوارزم... صافی دل و پاکیزه اعتقاد و بی غایله ام به اسوال و ممالک و ولایاتی که اختصاص

تصرف دیوان خاص او دارد و آنچه به خدم و حشم متعلقان او متعلق باشد قدیم و حادث سرورث و مکتسب قصد بدنکنم، نفرمایم و در هیچ حال و به هیچ وجه به حشم و خدم و آزاد و بنده و رعیت و پیوستگان و خویشاوندان و فرزندان بزرگوار او... قصد بدنکنم. و به هر سهم که دولت او را روی بیاید و... در کفایت آن فرمان دهد اگر تعذری ظاهر که در سجل قبول آید نباشد... تقصیر و تهاون نبزم... اگر از این جمله سوگند یا یکی را خلاف کنم، ده ساله روزه پیوسته خدای را بر من واجب باشد و ده حج خدای را بر من لازم گردد... هر بنده که سرا هست از بندگی آزاد باشد... و بال هر خون ناحق که از عهد آدم تا منقرض عالم ریخته اند و خواهند ریخت، به خویشتن پذیرفته باشم. هر سکوحه که به عقد نکاح در حباله منست و خواهد بود، خصوصاً فلانه، از من به سه طلاق هشته باشد... من بنده فلان بن فلانم این جمله قبول کرده ام و بدین شرط سوگندان خوردم... و برین جمله خدای را تعالی و کفی به شهدا و فرشتگان و ارواح انبیاء حاضران را گواه گرفتم واللہ ولی التوفیق.»<sup>۱</sup>

### اهلیت اخلاقی دبیران دیوان رسائل

متصدیان دیوان رسائل، وزراء و اسراء گاه از بی سواد و بی خبری سلاطین سوء استفاده می کردند. چنان که ابوالقاسم درگزینی انسابادی در ایاسی که در عراق به عنوان عامل یا وزیر سلطان سنجر تعیین شده بود، از سلطان خواست که بر سبیل احتیاط اوراق سفیدی را امضاء کند و در اختیار وی بگذارد تا عنداللزوم به امضای سلطان، احکام و فرامین مقتضی صادر نماید. سنجر به گفته او عمل کرد و این مرد فاسد و بدنهاد به امضای سلطان فرمانی نوشت و اموال زیادی از سردم گرفت و سپس علیه خلیفه المسترشد بالله احکامی منتشر کرد. سنجر در نامه مشروح خود به وزیر خلیفه به این معنی اشاره می کند و می نویسد: «... آنچه به خواجه عمید ابوالقاسم انسابادی حواله می کند، ما او را و هیچ کس دیگر را بخالفت و بی فرمانی آن حضرت نفرمودیم و نفرمائیم... اگر به خط او نبشته ها دارند، پیش ما باید فرستاد تا بروی حجت کنیم و آنچه واجب آید بنفرمائیم، و اگر می گوید مثال ها به توقیع ما یافته اند، معلوم است که ما خواندن نبشتن ندانیم...»<sup>۲</sup>

### ناصر خسرو زمانی دبیر پیشه بود

ناصر خسرو علوی شاعر نامدار و مبلغ معروف اسماعیلیان، زمانی به کار دبیری مشغول بود: «من مردی دبیر پیشه بودم و از جمله متصرفان در اسوا و اعمال سلطانی، و به کارهای دیوانی مشغول بودم. و مدتی در آن کار مباشرت نموده در میان اقران شهرتی یافته بودم...»<sup>۳</sup>

راوندی نویسنده راحة الصدور، خردمندی، بلاغت و خط خوش را از لوازم دبیری می شمارد.

چو باشد برپادشه ناگزیر  
به اندیشه معنی بیفزایدش  
که با او لب شاه خندان بود<sup>۴</sup>

خردمند باید کسه باشد دبیر  
بلاغت چو با خط گرد آیدش  
به پیش سهان ارجمند آن بود

۱. التوسل الی التوسل، پیشین، ص ۱۳۸ به بعد
۲. اسناد و نامه های تاریخی، پیشین، ص ۶۱
۳. سفرنامه ناصر خسرو، پیشین، ص ۲
۴. راحة الصدور، به تصحیح عباس اقبال، پیشین، ص ۱۰۹

معمولاً مردم شاکی و ناراضی اگر دستشان به دامن شاه می‌رسید و شکایت خود را به گوش او می‌رساندند، ممکن بود شاه به وسیله دیوان رسایل به موضوع رسیدگی کند و یا بدون رسیدگی دقیق، شخص

رسیدگی به شکایات مردم

متهم را کیفر دهد.

«ابوالفتح بستی عامل نساء سردی را بگرفت، دارایی او را ضبط کرد و دستور داد او را زندانی کنند. پس از چندی مرد از زندان گریخت و به غزنین رفت و شرح حال خود باسلطان محمود بگفت و دادخواهی کرد. سلطان نامه‌ای به عامل نساء نوشت و مرد، بار دیگر به نساء رفت و نامه را به عامل رسانید. ولی او نامه را نادیده گرفت و با خودگفت این مرد دگر باره به غزنین نرود و سلطان را نبیند. آن ضیاع وی باز نداد و به نامه هیچ کار نکرد. مرد دیگر باره راه غزنین پیش گرفت. پس از مراجعه مکرر، یک روز شاه را دید و از عامل نساء بنالید و سلطان گفت بر من نامه دادنت، اگر فرمان نکنند من چه کنم؟ برو و خاک بر سر کن. سردگفت: ای پادشاه، عامل تو به فرمان تو کار نکند مرا خاک بر سر باید کرد؟ سلطان محمودگفت: نه ای خواجه، غلطگفتم مرا خاک بر سر باید کرد. در حال دوغلام سرایی را نامزد کرد، تا به نساء رفتند و شحنة نواحی را حاضر کردند و آن نامه در گردن ابوالفتح آویختند و بر در دیده بردار کردند که این سزای آن کسست که به فرمان خداوندگار خود، کار نکند. و اسرها نافذ گشت و سردمان در راحت افتادند.»<sup>۱</sup>

انتقام یک دبیر یا منشی ناراضی: شار حاکم عربستان در دوران نکبت و بدبختی به دست غلامی سپرده شد. غلام از شار که روزگاری حکومت و سلطنت داشت، آسرانه خواست که نامه‌ای به زن او نویسد و زن را از سلاستی خویش آگاه سازد، شار که این کار را دون شأن خویش می‌دانست، قلم بر دست گرفت و چنین نوشت:

«ای قحبه نابکار و شوخ چشم ضایع روزگار، تو را تصور آنست که سلوک تو در طریق فسق و فساد و تبذیر تو در اسوال، به جهت تحصیل آن مراد به سمع من نرسیده و پنداری نمی‌دانم که روزگار به شرب خمر و سلاهی و سناهی می‌گذرانی و هر روز با حریفی و هر شب با ظریفی به معاشرت و سباحت اشتغال می‌نمایی، خانمان من بر باد دادی و آبروی من بر خاک ریختی و در هنک پرده عصمت کوشیده، حرمت من نگاه نداشتی. اگر به سلاست به وطن رسم، سزای تو بدهم چون نامه به خانه او رسید و زن از مضمون آن آگاه شد، بی‌هوش شد و شک نکرد که دشمنان و فاسدان پیش شوهر، او را بدان قبایح متهم کرده‌اند از خانه بیرون رفت و در گوشه‌ای سختی شد، غلام چون به سزل رسید، سرای خود را چون بیابان لوط یافت. از همسایگان پرسید، صورت واقعه و سندرجات نامه را با او گفتند. غلام دریافت که این ماجرا حاصل غرض ورزی شاراست. خاتون، را به وثاق خویش باز آورد.»<sup>۲</sup>

مغولان پس از کشورگشایی، سرانجام دریافتند که باید سازمانی متمرکز برای اداره امور دولت ایجاد کنند. چنگیز به کمک مشاوران اوغوری و چینی، دبیرخانه دولت را به وجود آورد و این سازمان

دبیرخانه دولت در عهد مغول

در زمان کیوک و اوکتای همچنان باقی بود. «کیوک بلغای آغا را که نسطوری و قاضی القضاات بود، به ریاست این دبیرخانه گمارد.» نویسندگان ایرانی او را «دیس الکتاب خوانده اند. کیوک صدور فرمان پرلیخ را به او واگذار کرد و مستشیان، ساسوران اداره صندوق، مقولان جواهرات، البسه و پوست، ساسوران نظارت در ضرب سکه، تحت نظر او بودند. طبق گزارش ویلهم فن روبروک، این صاحب منصبان در دوران زمامداری سنکو، به استثنای چند تن همه مسلمان بودند.

دبیرخانه که مسئول صدور احکام سلطنتی «پائزا» بود، به تعداد زبانهای رسمی دربار به چند بخش مغولی، فارسی، ایغوری، ختایی، تبتی و تنکولی تقسیم می شد. اسناد به شیوه معینی انشا و تنظیم می شد. در آغاز اسناد «با تأییدات خداوند جاودان» نوشته می شد، ولی در دوران زمامداری فرمانروایان مسلمان، بسم الله الرحمن الرحیم اضافه گردید. کاغذ اسناد طولانی و باریک بود. در دوره ایلخانان فرمان از طرف دبیرخانه صادر می گردید و بیش از پیش در مکاتبات از سرسشقه های کهن شرقی استفاده می شد. به موجب سنت، وقتی پیش نویس اسناد را برای ایلخانان می خواندند که او، مست نباشد، پس از تنظیم سند یکی از صاحب منصبان عالی مقام آنرا با سهر سیاه «قراتمغا» سمهور می کرد. فرمانها در دفتری وارد می شد و دفترها را با دقت تمام نگهداری می کردند. الواح زرین و سیمین «پائزا» از طرف دبیرخانه صادر می شد. دارندگان این الواح با احترام بدرقه می شدند و نظرشان مطاع بود. این الواح به صاحب منصبان عالی رتبه پادشاهان دست نشانده، سقراء، ایلچیان و آباء کلیسا داده می شد.

وضع نشان دولت در دورانهای مختلف یکسان نبود. رنگ و شکل آنها عوض می شد، متن آنها چند سطر و به زبان مغولی بود. نشان زرین دولت در دست وزیر اول بود. غازان در مورد بزرگی و جنس نشانها دستوراتی داد به طوری که نشان بزرگ برای سهر اسناد و مکتوبات مربوط به سلاطین و امور مهم دیگر به کار می رفت و برای امور کم اهمیت تر و امور لشکری و امور مربوط به خزانه نشانهای طلایی کوچکتری به کار می بردند...!

## دیوان رسائل در عهد مغول

به طوری که از تاریخ جهانگشای جوینی برمی آید، چنگیز و پیروان او به عبارت پردازی و سجاوله کاری مطلقاً توجه نداشتند... هر کس که بر تخت خانی نشیند، یک اسم در افزایش «خان» یا قآن و بس. میان سلطان و عاسی فرق نهند... مقصود سخن نویسنده و زواید و القاب و عبارات راسنکر باشند. در قادیخ الفی نیز چنین می خوانیم: چنگیزیکی از دبیران خوارزمشاه را فراسی خواند و به او سی گوید به والی موصل در باب تسلیم و اطاعت نامه ای بنویس. کاتب به عادت قدیم نامه ای مفصل و مصنوع می نویسد که مورد پسند خان مغول قرار نمی گیرد و خطاب به منشی می گوید: «ای مرد آنچه من گفتم در اینجا نیست.» چون کاتب نگون بخت پاسخ داد که نامه را بدین اسلوب باید نوشت، خان به غایت خشمناک شده فرمود که دل تو با ما یاغیست، چیزی نوشته ای که چون یاغی بر خواند دریاغی گری سجدتر شود. بعد از آن فرمود تا منشی احمق را به یاسا رسانیدند.»<sup>۲</sup>

پس از سپری شدن دوران حکومت چنگیز و جانشینان او و استقرار دولت ایلخانان،

بار دیگر سنن و رسوم و آداب ایرانی در دستگاه حکومتی راه یافت. تعارفات و القاب بی فایده و بی معنی که یک‌چند در اثر صولت حکومت چنگیز و جانشینان بلافصل او راه فراموشی سپرده بود، مجدداً در محاورات و مکاتبات به کار رفت.

دیران: خواجه رشیدالدین فضل‌الله ضمن نامه‌ای به فرزند خود می‌نویسد: «دیران که خداوندان فطنت و پشتیبانان دولت‌اند و نوک‌قلم ایشان بلبل بوستان بلاغت و عندلیب اغصان براعت‌است... زینهارتا در حفظ جانب و صیانت ناموس این گروه سرمایه مقدرت مصروف داری.»<sup>۱</sup>

سعدی در بوستان در تأیید این معنی و در مقام اندرز به سلاطین می‌گوید:

دوکس پرور ای شاه‌کشور گشای      یکی اهل رزم و دوم اهل رای  
... قلمزن نگهدار و شمشیرزن      نه سطرَب که یاری نیاید ز زن

خان سلطان دختر سلطان محمد خوارزمشاه که زمانی همسر سلطان  
نامه زنی ایراندوست و عثمان حاکم ماوراءالنهر بود، پس از شکست خوارزمشاهیان و فتح  
دعوت جلال‌الدین مغول به همسری جغتای در آمد و به علت هوش و کیاست و زیبایی  
منگبرنی به صلح مورد لطف او قرار گرفت، از وی فرزندی به دنیا آورد. پس از آن که جغتای

درگذشت، این خاتون در دستگاه مغول همچنان قرب و منزلتی را که در نزد شوهر داشت حفظ کرد...  
این خاتون در وضع تازه خود همواره می‌کوشید تا شاید بتواند خدمتی به حکومت نیمه‌جان و نیمه  
برباد رفته پدرش انجام دهد. از این رو همواره برادر خود جلال‌الدین را از راه دور و توسط  
رسولان مخفی از احوال مغول آگاه می‌گردانید. هنگامی که جلال‌الدین اخلاط را محاصره کرده  
بود به نزد او رسولی را با «نشانه‌ای» که عبارت بود، از «یکی از انگشتری‌های پدرش» که در  
آن نگینی فیروزه با نام «محمد» نشانیده بودند، فرستاد و چنین پیغام داد که: «چنگیز از دلیری  
و شوکت و قدرت و وسعت عرصهٔ ممالک تو آگاهی یافته است، اینک با تو عزم مصاهرت و  
مصالحت دارد، به شرط آن که ملک از حد جیحون تقسیم گردد و این جانب تو را و آن سوی  
رود، او را باشد، اکنون اگر تو آن توان در خویش بینی که با تاتار برآیی و از ایشان کیفر  
ستانی... هر چه خواهی کن، وگرنه مسالمت را به هنگام میل و رغبت دشمن، مغنم شمار. به  
شهریار جواب صواب نداد و در آشتی نگشاد...»<sup>۲</sup>

اهمیت جای انگشت: خواجه رشیدالدین فضل‌الله در یکی از آثار خود: از مهر کردن  
قراردادها با انگشت در چین یاد می‌کند و می‌نویسد: «در کاتای، قراردادها و معاهدات را  
با انگشتان دست مهر می‌کنند تا خط انگشتان طرفین قرارداد بر آن نقش بندد.»  
توضیح بعدی او کاملاً جالب است، زیرا می‌نویسد: «تجربه ثابت کرده است که در

۱. آثار الموزان۱۱ مقبل، پیشین، ص ۳۰۹

۲. سیرت جلال‌الدین منگبونی، ص ۶۲۱ (به نقل از زن داوران - صرمغول از دکتر شیرین بیانی، ص ۲۸)

جهان دو نفر را نمی‌توان یافت که دارای انگشتان کاملاً مشابه هم باشند.<sup>۱</sup>

محمد بن هندوشاه نخجوانی در کتاب دستورالکاتب فی تعیین المراتب ضمن بحث در پیرامون علم انشاء به‌منشیان تأکید می‌کند که «در بند تهذیب عبارت و تنفیح استعارت باشند و از استعمال الفاظ غریب وحشی احتراز کنند.»

الخط یبقی زساناً بعد کاتبه وصاحب الخط تحت التراب مدفون

سپس می‌نویسد: «و از استعجال و سرعت قلم... احتراز و اجتناب ورزد، چه حکیم افلاطون گفته است لا تطلب سرعة العمل بل اطلب تجویده... چه مردم نپرسند که این عمل در چه مقدار زمان کرده شده، بلکه سؤال از جودت صنعت کنند، منشی را هیچ زینت چون حسن خط عبارت نیست و در استعجال و سرعت قلم، رعایت آن دو مهم، مشکل توان کرد.»<sup>۲</sup>

در جای دیگر برای نشان دادن اهمیت منشیان می‌گوید:

«نویسندگان پادشاهان به‌مثابت چشمهای ایشان اند که بدیشان ببینند و گوشهای ایشان اند

که به ایشان شنوند و زبانهای ایشان اند که از قبل ایشان سخن گویند و نویسند.»

و در فصل سوم در آداب کتاب و آلات ایشان می‌نویسد «... کاتب را در کتابت به آلتی چند چون قلم، و قلم تراش و دوات و محراک و خبر و کاغذ احتیاج است. باید کی تمام معد باشد و عاریت نخواهد... هر قلمی که امروز به کار داشت دیگر روز به تجدید بترشد، همچنین محراک و مقط معد باید داشت تا به کارد و قلم نباید شورانید و قلم را بر قلم دیگر قط نباید کرد و تماس آلات کتابت و دست و جامه را از سیاهی محافظت نماید.»<sup>۳</sup>

القاب و عناوین در مکاتبات: محمد بن هندوشاه نخجوانی در کتاب سابق الذکر راه و رسم نامه‌نگاری و چگونگی به کار بردن القاب و عناوین را نسبت به طبقات و مقامات مختلف به تفصیل بیان کرده است. عبارت دستورالکاتب چنین است: «در القاب و مکاتبات اشراف الناس از علما و حکما و مدرسان و مفتیان و محدثان و معیدان و ائمه و خطبا و وعاظ و اطبا و فقها و حفاظ و صلحا و ارباب فقوت و منقطعان و گوشه‌نشینان و محتسبان و منجمان و شعرا و استادان و جد و پدر و جده و مادر و عم و خال و عمه و خاله و برادران بزرگ و کوچک و خواهران بزرگ و کوچک و پسران و دختران و خواججه‌سرایان و دوستان و ندما و تجار و ابطال و شبجعان و اسفهسالاران و صدور و اعیان و القاب و ادعیه ایشان و خطاب عموم اوساط الناس و غیرهم... یکسان نیست و برای هر کس بر حسب موقعیت اجتماعی او باید القاب و عناوین خاصی به کار برده از جمله در القاب و ادعیه مفتیان چنین می‌نویسد: سندن تقوی و مقر تورع و تقوی به وجود مبارک مولانا اعظم مقتدی ائمه العالم مفتی الفریقین امام المذهبین جامع مستثنات الفضائل متبوع الاکابر والافاضل جلال المله والدین نجم الاسلام والمسلمین، سالهای بی انتها آراسته باد و نهال افضل در چمن تشرع و تصون پیراسته یحمد وآله...»<sup>۴</sup> و در مورد اطبا چنین می‌نوشتند: «انفاس مسیح خاصیت مولانا اعظم ملک ملوک الاطباء فی العالم قدوة حکماء العرب

۱. تاریخ پزشکی ایران، ترجمه جاویدان، ص ۴۵۰

۲. دستورالکاتب، جزء اول از ج ۱، پیشین، ص ۶۰-۵۹

۳. همان‌جا ۴. همان، جزء دوم از ج ۱، ص ۲۷۰

و العجم، جالینوس الوقت، اکمل المتقدسين والمتأخرين، نجم الملة والدين جلیس اعظام السلاطين  
 مسبب شفای امراض قلوب و ارواح و موجب ازاله اعراض اجساد...»<sup>۱</sup> و درباره بازگنان و  
 تاجرانسه را با این عبارت شروع می کردند: «به جانب صدر معظم صاحب اجل اکرم ملک التجار  
 سفیر ایران، معتمد الملوك و السلاطين علاء الدوله والدين...»<sup>۲</sup> و در القاب و ادعیه محتسبان  
 چنین می نوشتند: «توفیق الهی در جمیع حالات رفیق سولانا معظم صدرا سام مکرم قدوه ارباب  
 الحسبه بحسن الفکر والنظر الاسر بالمعروف والناجی عن المنکر جمال المله والدين باد تادر  
 دلالت خلایق به سنج مستقیم شریعت و معدلت مجد باشد و در تحقیق حق و ابطال باطل از  
 شعول اسانت و دیانت سجتهد انشاء الله تعالی.»<sup>۳</sup>

عهدنامه بین سلطان ابوسعید و شاهزاده یسور: در عهد ایلخانان نیز گاه بین حکمرانان و  
 زوربندان عهد و پیمانهای ناپایداری منعقد میشد چنان که پس از مرگ اولجایتو، بین سلطان  
 ابوسعید و شاهزاده یسور پیمانی منعقد شد که چند جمله آن این است: «...مادر این عهد سابق و درین  
 بیعت لاحق که با حضرت سلطان ابوسعیدخان خلدالله سلطنة کردیم، صادق و اثقیم و در آنچه  
 گفتیم، مکرری و تزویری نیست که اگر مکر و تزویر کنیم با خود کرده باشیم... با دوستان او  
 دوست و با دشمنان او دشمن باشیم... اگر در فرمان برادری و مطاوعت و هواداری تقصیر روا  
 داریم، از اروغ یا فروغ پادشاه جهانگیر چنگیزخان نباشیم و متابع دین محمد رسول الله نی...  
 و مستوجب لعنت خدای عزوجل و ملایکه و انبیا گردد...»<sup>۴</sup>

مجلس نویس یا واقعه نویس: از وضع دیوان رسائل از اواخر عهد ایلخانان تا استقرار  
 صفویه اطلاع زیادی جز آنچه در کتاب دستورالکاتب آمده است در دست نداریم.  
 مینورسکی می نویسد: «در دوره صفویه مجلس نویس که واقعه نویس نیز خوانده می شد  
 از مصادر و ارباب مناصب مهم به شمار می رفت، و طبق اظهارات شاردن (ج ۵ ص ۳۴۳) در  
 غیبت وزیر اعظم، امور مربوطه به او را انجام می داد. در مجالس و اجتماعات به دست چپ شاه  
 می نشست. غالباً او را به نام وزیر چپ (وزیر دست چپ) می نامیدند، در مقابل وزیر اعظم که  
 به وزیر راست یا وزیر دست راست معروف بود. شغل وی ثبت و کتابت مذاکرات جلسات یا  
 تنظیم صورت جلسه بوده است. در این صورت باید گفت که شغل وی بسیار شباهه شغل یک  
 وقایع نگار رسمی است. زیرا در تذکره الملوك مقام و سمت اخیر به همین نام مجلس نویس آمده  
 است. ریو... ضمن مطالب راجع به محمد طاهر وحید مورخ می گوید که در ۱۰۵۵ ق. برابر  
 با ۱۶۴۵ شاه عباس ثانی او را به سمت مجلس نویس یا وقایع نویس درگاه منصوب کرد. ولی  
 این تفسیر ممکن است صرفاً بر اساس فقه الغه یا ترجمه تحت اللفظ باشد... نادرشاه، میرزا  
 مهدیخان را منصب وقایع نگاری خویش داد...» وی در مقدمه اثر معروف خود— که پس از  
 مرگ نادر تکمیل و خاتمه یافت— به طور مهم اشاره می کند، و می گوید «از چاکران حضور  
 و برضبط وقایع مأمور، از طرفی مجلس نویس منشی سلطان بود.»<sup>۵</sup> سانسون او را منشی منحصر  
 به فرد کشور، و کمپفر «منشی بزرگ یا اعظم کشور» می نامند. مجلس نویس موظف بود که فرامین

۱. همان، ص ۲۹۸

۲. همان، ص ۲۲۶

۳. همان، ص ۲۸۲

۴. سیاحتنامه، پیشین، ج ۵، ص ۲۴۲

۵. تاریخ نامه هرات، پیشین، ص ۴۶۲ به بعد



سلطان را به صورت مقتضی و صحیح و مناسب درآورد. چون سلطان در اغلب موارد فرمانها را شفاهاً (یا بالمشافهه) صادر می کرد، ناچار بود یا با تعلیقۀ وزیر اعظم، یا توسط رسالۀ

یکی از اسرا و یا نوشتن عبارت حسب الامر الاعلی تأیید گردد، در هر یک از این دو حال فرمان به واقعه نویسی ارایه می شد تا در دستگاه اداری وی به صورت رقم صحیح درآید. ارقامی را که به واقعه نویسی تسلیم می کردند، بیاضی و دقتی خوانده شده است. از روی آنها طغرائی با مرکب سیاه می نوشت و تنظیم می کرد.

**اصطلاح ترکی معروف**  
طغرا در ترکیه عثمانی به قطعاتی حاوی نام سلطان که به خط خوش و شیوای خاص نوشته شده بود و علاقت مخصوص او را تشکیل می داد، اطلاق می شد... در ایران طغرا عبارتی معمول به بود گواه بر تعلق ارادۀ شاه که به دست مقاماتی ذی نفوذ و صاحب اختیار تنظیم می شده است.

**دیگر از امتیازات مهم**  
واقعه نویسی عبارت از رسانیدن وقایع و عرایض به سمع شاه بود، گزارشهای حکام را از هر نوع اعم از تقاضا و اخبار و اطلاعیه برای

سلطان می خواند و پاسخ شاه را مرقوم می داشت. شاردن این حقیقت مهم و ذیقیمت را که واقعه نویسی در کلیه ایالات وجود داشت و وزیر چپ رئیس آنان محسوب می شد و بالنتیجه همان وظیفه صاحب برید روزگار خلفای عباسی را ایفای کرده است، به دست می دهد. واقعه نویسی هر زمان که می خواست، اجازه تشریف به حضور سلطان را داشت. چون پاسخ نامه های دیگر سلطان را وی تهیه و نسخه قراردادها را نگاهداری و سوابق امور سیاسی را ثبت و ضبط می کرد، لذا مقامی مؤثر و با نفوذ در مذاکرات با سفرای خارجه به شمار می رفت. ورود و خروج و منظور از سفر و دیگر امور مشابه را ثبت می کرد، و از این قرار بایگانی تحت اختیار وی بسیار مفصل بوده است. مستمری ثابت او را ۳۳ تومان ذکر کرده اند اما دهان تصور می کنند که مبلغ آن بایستی به



عکس خوشنویس در عهد صفویه

هزار بالغ آید.<sup>۱</sup>

شاردن می گوید که ایرانیان راسه عمل خرافی دربارهٔ مکتوبات است. که یکی از آنها قیچی نمودن گوشهٔ راست کاغذی باشد. بطوریکه دیگر مکتوب سریع کاسل نبوده و دلایلی نیز ذکر می کند.<sup>۲</sup> آنچه باید بر آن افزود این است که «ایرانیان مکتوبات خود را خصوصاً در عهد صفویه به نام پنج تن بصورت پنج گوش، درآورده و بدین ترتیب، نهایت اخلاص خود را به خاندان پیغمبر خویش نشان می دادند. کلیه مکاتیب و فرامین سلطنتی با آب طلا و جوهر لاجوردی و سرخ و مرکب سیاه نگاشته می شد. شاردن می نویسد نام خالق را با آب طلا می نویسند و اساسی پیغمبر و ائمه را با جوهر لاجوردی می نگارند، اسم شاهنشاه را با مرکب سرخ تحریر می کنند و در رسالاتی که نام خداوند در آنها درج نشده و اساسی ائمه ذکر نگردیده است، اسم پادشاه را با آب طلا ثبت می کنند و همچنین در مکتوباتی که عنوان شاهنشاه بلافاصله بعد از نام الله گذاشته شده باشد آب طلا بکار نمی رود. (شاردن، ج ۲ صفحه ۲۲۳)

غالباً در صدور فرمان برای تیولها و احکام دیوان بیگی عبارت «حکم جهانمطاع شد» و برای سیورغالها و مسئولین سالیاتی «فرمان همایون شد» و در پاسخ نامه ها تعیین حقوق افراد «فرمان همایون شرف نفاذ یافت» نوشته می شد.

در میان اسناد متعلق به عهد سلجوقی و فرامینی که مربوط به دورهٔ صفویه است اختلاف سهمی از جهت عبارت پردازی دیده می شود. در اسناد دستهٔ اول حسن رفتار با رعایا اصرار گردیده و در فرامین دستهٔ دوم ستایش و تعظیم سلطان است...<sup>۳</sup>

«نه تنها موضوع کتابت و دیوان رسائل و خط خوش و زیبا از دیرباز مورد توجه مردم و دولتهای بعد از اسلام بوده بلکه مسألهٔ جلدسازی، صحافی، ساختن مقوا و آهار، ساختن وصالی، جزء بندی و سینه و پشتی و پیزاره و شیرازه چسباندن، جلادادن، قلم کاری، جلد یک پوستی و دو پوستی و دیگر تزیینات کتاب، از روزگار قدیم مورد علاقهٔ خواص بوده و عده ای از این راه زندگی می کردند. در رسالهٔ منظوم جلدسازی به تفصیل از جزئیات این هنر و راه و رسم صحافی و جلدسازی مطالبی نوشته شده است. هر چند اشعار مست و مغلوط است ولی از این که خواننده را با بسیاری از فنون و اصطلاحات این رشته آشنا می کند قابل توجه است.»<sup>۴</sup>

## دیوان رسائل در عهد صفویه

ابلاغ نامه ها و فرامین سلطنتی از دیرباز به کمک چاپارها و شاطرها صورت می گرفت. تا ورنیه از مظالم چاپارهای ایران سخن می گوید می نویسد:

«... یک اسب از اصطبل شاه یا حاکم به او می دهند و یک نفر پیاده هم از دنبال او می دود، همین که چاپار ضمن راه به کسی برسی خورد که اسب بهتری

چاپارهای سلاطین  
صفویه

۱. سازمان اداری حکومت صفوی، پیشتر، ص ۹۵ به بعد

۲. سیاحتنامهٔ شاردن، ج ۲، ص ۲۸۵

۳. دو فرمان در بارهٔ طالقان، انبیه محمد تقی میرا بوالقاسمی نقل از فرهنگ ایران زمین، ج ۱۲، ص ۲۶۷ به بعد

۴. رسالهٔ جلد سازی، تصنیف سید یوسف حسین در ماه رمضان از دست جمال صاحب، سنه ۱۲۲۸، به اهتمام ایرج افشار

به نقل از فرهنگ ایران زمین، ج ۱۶ و ۱۷، ص ۱ به بعد

دارد، حق دارد که اسب او را بگیرد. صاحب اسب ناچار باید عقب او بدود تا اسب خود را بگیرد. و اغلب این چاپارها از اختیاری که دارند سوءاستفاده می کنند، یا پول می گیرند و مزاحم نمی شوند یا بی جهت اسب اشخاص را می گیرند. فقط به آنها گفته شده است که با فرنگیها چنین معامله ای نکنند. در عثمانی چندی این روش ظالمانه معمول بود، ولی سلطان مراد با ایجاد پستخانه به این وضع پایان داد.<sup>۱</sup>

کبوتر نامه رسان: پیترودلاواله، در پایان مکتوب پنجم خود می نویسد: «درحال حاضر منتظر کبوترهای قاصدی را که درباره آنها به برادرزنم نامه نوشته ام برایم از بابل بفرستند، این کبوترها نامه را به مقصد می رسانند و مراجعت می کنند، از زمانهای قدیم در آسیا از وجود آنها استفاده می کرده اند، به طوری که «تاسو» آنها را چاپارهای پرند خوانده است. نسل کبوترهای بغدادی از همه بهتر است و برادر زن من تعدادی از بهترین نوع این پرندگان را پرورش داده است، و اکنون خیال دارم تعداد آنها را افزایش دهم و در صورت امکان از آنها برای فرستادن نامه هایم به ایتالیا استفاده کنم...»<sup>۲</sup>

نامه رسان یا «شاطر»: پیترودلاواله در سفرنامه خود می نویسد: «موقعی که باید نزد شاه بروم، یک نفر شاطر نیز استخدام خواهد کرد. شاطر کسی است که وظیفه نامه رسانی را بر عهده دارد، و به علاوه جلوی اسب حرکت می کند و کلاه پر داری بر سر و زنگوله هایی به کمر دارد که در موقع حرکت صدا می کند و مردم با شنیدن صدا کناری می روند. پاهای این افراد کابل برهنه و لباس آنان فقیرانه است و چنان با سرعت می دوند و به قدری در روز راه می روند که اگر بخواهم آنرا شرح دهم، تصور خواهید کرد افسانه پردازی می کنم...»<sup>۳</sup>

جارچی: اخبار و مسائل مهم و فوق العاده در دوران قرون وسطی به وسیله جارچی به اطلاع عموم می رسید. پیتر و ضمن سفرنامه خود می نویسد: «شاه عباس در ۱۷۱۶ ژوئن سال ۱۷۱۶ در قزوین بارعام داد. در این بارعام، شاه ضمن رسیدگی به مسایل مهم مملکتی، به جارچی دستور داد در شهر جار بزند که تمام نظامیان از هر درجه و مقام با عجله خود را از راهی که بر تبریز می رود به سلطنتیه که سه روز با قزوین فاصله دارد، برسانند و در آنجا مجتمع شوند تا بعداً به محل مورد لزوم اعزام گردند. این دستور بلافاصله اجرا شد و در تمام شهر جارچیها اوامر شاه را به اطلاع رسانیدند. زیرا در اینجا چسباندن اعلان به دیوار مرسوم نیست...»<sup>۴</sup>

در دوره صفویه نیز سیاستمداران به القاب و عناوین و رعایت نکات ادبی و اخلاقی سخت پای بند بودند. در نامه ای که عبدالؤمن خان از بک به شاه عباس نوشته بود، از سر غرور و خودستایی ادعا کرده بود که «... سرداران آفاق اسر ونهی ما را گردن نهاده اند و گردنکشان عالم در آستانه ما به سر ایستاده اند.

ز دریا به دریا سپاه منست جهان زیر و فر کلاه منست

و در پایان از شاه عباس خواسته بود که پناهندگان را به درگاه عالم پناه ما فرستند...» شاه عباس در پاسخ او می نویسد:

۱. سفرنامه تاددنیه، پیشین، ص ۹۰۴

۲. سفرنامه پیترودلاواله، پیشین، ص ۵۶۵

۳. همان، ص ۱۱۳

۴. همان، ص ۲۹۹

به شاهان نوشتن چتین نامه‌ها  
 مگر قول استاد نشنیده‌ای  
 سراسر بود عیب فرزانه‌ها  
 چنین نامه‌ها را پسندیده‌ای  
 بزرگش نخوانند اهل خسر  
 که نام بزرگان به زشتی برد<sup>۱</sup>

**مهردار:** در دیوان رسایل سهردار یا وزیرمهر همیشه در مجلس شاه نزدیک او می‌نشسته است مخصوصاً در دوره صفویه این سنت معمول بود. در کتاب عالم‌آرا به این معنی اشاره شده است... او را سهردار کرده که همه وقت در پیش نظرنشسته به شرف مکالمه، و همزبانی شرف باشد.<sup>۲</sup>

«در عهد صفویان سهردار یا وزیر مهر همیشه در مجلس شاه نزدیک وی می‌نشسته است، سهرداران شاه سه تن بوده‌اند یکی مقرب الخاقان، سهردار مهر همایون، یا وزیر مهر؛ دیگری سهردار مهر شرف نفاذ. و این دو هر یک قسمتی از نامه‌ها و فرمانهای شاهی را سهر می‌کرده و برخی از احکام را به هر دو مهر می‌رسانیده‌اند. سومی سهردار قشون که فقط احکام مربوط به سرداران و سپاهیان و مسایل جنگی را مهر می‌کرد...»

**پیک پیاده:** کارری در سفرنامه خود می‌نویسد: «هنگام صبح با یک پیک پیاده‌ای برخوردیم که از اصفهان می‌آمد و شش زنگوله کوچک دور کمرش بسته بود که تا هم باشنیدن صدای آنها کسی مانع راهش نشود و هم خودش را ضمن راه خواب نگیرد. می‌گویند پیکهای شاهزادگان نسبت به اهمیت مقامشان تا دوازده زنگوله به کمر می‌بندند.»<sup>۳</sup>

چنانکه گفتیم در عهد مغول، دیوان انشاء ارزش و مقام چندانی نداشته، ولی بعد از ایلخانان در دوره جلایریان این شغل و لقب، رسمیت کامل یافت و در کتاب دستورالکاتب تألیف محمد بن هندوشاه نجوانی به این اصطلاح سرکر برسی خوریم و حتی از وجود سواد و فرمان منشی الممالکی که به نام سولانا سعدالدین شیخی صادر شده و در آن کتاب است می‌توان دریافت که تثبیت و رسمیت این شغل و منصب به قسمی بوده که تفویض آن ایجاب می‌کرده است، فرمان صادر شود. اینک قسمتی از فرمان مزبور را که از محتوای آن نکاتی چند درباره وظیفه منشی الممالکی معلوم می‌گردد در اینجا می‌آوریم:

«استعلا بر شواهی جبال جمال... جزیه تعیین حذاق کتاب و اساتید انشاء دیوان ممالک صورت نبندد... مصالحت میان سلاطین اسلام بی تسخیر کلمات سحر کردار حاصل نگردد. و موافقت میان ملوک ایام بی تسخیر عبارات گوهر بار او، اتفاق نمیفتد... تفویض منصب انشاء ممالک بچانب او شد تا بروجهی که مقتضای رأی نقاد و طبع وقار و فیضان و لمعان اشعه فضیلت اوست، به تقلید دیوان انشاء اشتغال نماید، و مناسب هر فرد از افراد انسانی چون سلاطین و امرا و وزراء و ارکان دولت و اعوان حضرت و اشراف و اعیان و اواسط الناس توکیل لایق و ترتیبی رایق در سلک تعبیر آورد... مطالب را بروضعی بیان کند که غریب الفهم نباشد و از تکلف عبارات و تعسف استعارات احتراز و اجتناب ورزد و حد وسط مرعی دارد، مطول و سمل و سوجز و سخل ننویسد... در کتابت احکام دیوانی و فرامین سلطانی داد سخن بدهد و ناموس

۱. نامه‌های تادیخی عهد صفویه، ص ۲۶۴

۲. عالم‌آرای عباسی، چاپ تهران، امیرکبیر، ج ۱۶، ص ۲۰۶

۳. سفرنامه کادری، پیشین، ص ۵۰

حضرت سلطنت و دیوان اسارت و وزارت در کتابت رعایت کند، و تا بیان مطلب بر طریق ایجاز ممکن گردد از اطناب محترز و مجتنب باشد... این حکم نفاذ یافت تا از این تاریخ اسراء الویس و تومان و... بدانند که از ابتدای این سال مولانا صاحب اعظم... شیخی را منشی دیوان بزرگ در جمیع ممالک مآدانند. در کتابت مکاتبات سلطانی... رجوع کلی با او کنند...<sup>۱</sup>

از رسوم دیوانی دوره صفویه آگاهی بیشتری داریم. وظایف و شغل منشی الممالک در دو رساله دستور الممالک تألیف میرزا رفیعا و تذکره الملوك اثر میرزا سمیعا به صورت بالنسبه کاملتری تشریح و توصیف شده است و سا شرحی را که میرزا رفیعا در این باره نوشته است، در اینجا می آوریم:

«شغل مشارالیه سواى تحریر ارقام که تعلق بعالیجاه واقعه نویس دارد، و دیگر جمیع احکامی که منشیان دارالانشاء بعضی را به مسوده دفتری و بعضی را به مسوده منشی الممالک می نوشتند و از دفترخانه همایون می گذشت، عموماً از تیولنامجات اسراء و بیگلر-بیگیان و سلاطین ممالک محروسه و همه حوایجات و تنخواه براتی و سیورغالات و وظایف و اجازات و اقطاعات و معافیات و مسلمیات و احکام منصب و وزراء و مستوفیان و کلاتران و محتسبان و محصنان ولایات و احکام بیاضی که از دیوان عدالت بنیان صادر می شد و احکام التزاماتی که هر کس بر طبق دعوی خود به دیوان اعلى می داد و به هر طرف که لازم می آمد ابواب جمع محصلان دیوانی می شد و حکمی که در عنوان تصدیقات دفتری رسوم سپرداران نوشته می شد و دیگر آنچه که به دفترخانه رجوع نداشت، از قبیل تحریرات خلیفگان ممالک محروسه و فرمانها و نشانها و غیر هم که به مسوده منشی الممالک قلمی می نمودند با مشارالیه است و به قلم سرخی و آب طلا مشارالیه به طلاهای مختلف که مخصوص هر حکمی و نشانی و فرمانی بود مزین و محلا می ساخت.»

در شرح وظایف منشی الممالک تا اینجا نوشته های دورساله دستور الملوك و تذکره الملوك مشابهت بسیار دارند، ولی اختلاف کلی در دو رساله مزبور در این است که مؤلف دستور الملوك نوشتن نامه ها و جوابهایی را که به هر یک از اسراء و ملوك و پادشاهان دیگر نوشته می شد، وظیفه منشی الممالک دانسته و در تذکره الملوك این کار از وظایف خاص واقعه نویس که نام دیگر آن مجلس نویس بود معرفی شده است. و اگر نوشته آقای محیط طباطبایی را مبنی بر این که دوشغل واقعه نویس و منشی الممالکی تا زمان شاه عباس اول ۹۹۶ - ۱۰۳۸ یکی بود، و از آن تاریخ این دو شغل از یکدیگر تفکیک شده اند، درست بدانیم خلط وظایف این دو شغل و اختلاف نوشته های دو رساله... را باید ناشی از این دانست که دو رساله مزبور از روی دو دستورالعمل متفاوت تنظیم و تدوین شده اند. اما به موجب مجموعه منشآت خطی که در زمان شاه سلیمان صفوی (۱۰۷۸ - ۱۱۰۵ هـ) درباره اقسام نوشته های دیوانی و مقررات و آداب نگارش آنها، تألیف شده، قدر مسلم این است که روش و ترتیب نگارش نوشته های دیوانی و سلطانی تا زمان شاه طهماسب اول (۹۳۰ - ۹۸۴) بر اساس تداول دیوانی دوره های پیش بوده و از زمان شاه طهماسب اول دستورالعملی نوین برای

نکارش اقسام فرمانها وضع گردیده است... بدین ترتیب، سکااتبات پادشاهان و نامه‌ها و جوابهایی را که می‌نوشتند، منشی الممالک مسوده می‌کرد و در حضور شاه خوانده می‌شد، و اگر مورد قبول و پسند واقع می‌گردید، به‌نامه‌نویس می‌دادند تا به‌خط خویش بنویسد. و در دوره صفویه کاغذ هر نامه را از کتابخانه می‌دادند و مذهبان هر یک را فراخور حال و رتبه و عظمت‌شان آن پادشاه... تذهیب و تزیین و متن نامه را «افشان طلا» می‌نمودند، آن‌گاه نامه‌نویس شروع به نوشتن نامه می‌کرد.

درباره روش تنظیم و صدور سلطانیات و دیوانیات در دوره‌های افشاریه و زندیه اطلاعاتی در دست نیست. ولی ظاهراً به‌علت این که پادشاهان این دو سلسله همیشه در اردو کشی و جنگ و حرکت بوده‌اند و تشکیلات ثابتی نداشته‌اند، احتمالاً امور انشاء و رسایل آنها با چند تن منشی و نویسنده برگزار می‌شده است. و چند فرمانی هم که از این پادشاهان موجود می‌باشد و در پشت هر یک از آنها اثر و نقش یکی دو مهر و طغرا بیشتر دیده نمی‌شود و سادگی تشکیلات اداری آنها را نشان می‌دهد.

دوران پادشاهی آقا محمدخان قاجار نیز از حیث دستگاه و تشکیلات اداری مشابه زمان پادشاهان افشار و زند بوده است... در زمان فتحعلی‌شاه چون بالنسبه آرامش و سکونی در کشور برقرار شده بود، دوباره تشکیلات اداری کشور توسعه یافت. بعلاوه توجه دولتهای اروپایی به ایران، سبب گردید که در ماه صفر ۱۲۲۰ هـ. این شغل برای نخستین بار به میرزا رضاقلی نوانی متخلص به سلطانی که از آغاز روی کار آمدن آقا محمدخان در دستگاه او بود، واگذار گردید. و او نخستین منشی الممالک در دوره قاجاریه بوده است... به طوری که از این فرمان برمی‌آید، در صدر دوره قاجاریه علاوه بر وظیفه خود، روابط سکااتباتی و سیاسی بین پادشاه با پادشاهان دیگر که همان شغل وزارت امور خارجه باشد؛ وظایف انتظام سهام خزانه عاشره، استیفاء کشور و نظامت امور در سرای سلطنتی و اختیار (مهرسهرآثار) نیز به منشی الممالک محول بوده است... بنابراین منشی الممالک یا وزیر دیوان انشاء در این دوره، مشاغل مستوفی الممالک و ایشیک آغاسی باشی (حاجب دربار) و سهردار سلطنتی را نیز سرجمع وظیفه اصلی خود، به‌عهده داشته است.

یک سال بعد (۱۲۲۱) از اعطای منصب منشی الممالکی به میرزا رضاقلی، فتحعلیشاه زمام امور دولتی را بیرون از دستگاه حربخانه به دست چهار نفر سپرد: ۱. صداعظم که بر تمام نظارت داشت، ۲. امین الدوله که وزارت استیفاء کل کشور (وزیرداری) را به‌عهده داشت، ۳. منشی الممالک و وزیر رسایل که وظایف دفتر مخصوص پادشاه و امور مربوط به روابط با خارجیان را انجام می‌داد، ۴. وزیر لشکر که مسئول امور لشکری بود.

«میرزا رضاقلی چنان که گفتیم تا سال ۱۲۲۴ در شغل منشی الممالک باقی بود. تا این که در این سال به وزارت خراسان معین گردید و شغل و منصب منشی الممالکی به میرزا عبدالوهاب نشاط اختصاص یافت... بعد از تعیین معتمدالدوله نشاط به وزارت امور خارجه، چون او درست به این کار نمی‌رسید، امر دیوان انشاء در اوایل به میرزا خانلر رجوع می‌شده است، و رفته رفته که ماوریتهای دیگر هم به نشاط محول می‌گردید، ظاهراً امور وزارت خارجه نیز معطل مانده بود. و احتمالاً به همین سبب فتحعلیشاه در سال ۱۲۴۰ میرزا ابوالحسنخان

شیرازی معروف به ایلیچی را بی آن که در کار انشاء دخالت داشته باشد، به وزارت امور خارجه انتخاب نمود. و از این زمان است که منشی الممالک از وزارت امور خارجه تفکیک گردیده است. از این پس تا روی کار آمدن ناصرالدینشاه، مقام منشی الممالکی به اشخاص مختلفی احاله گردید، تا این پادشاه این مقام را منسوخ کرد و میرزا محمد سعید انصاری را منشی رسایل خاصه کرد.<sup>۱</sup> اسب یدک: ژان گورف فرانسوی می نویسد: «رسم سغول ها و بعد از آنها ترکمانان، این بود که در راه پیماییهای سریع، اسب یدک یا خود می بردند. و بردن اسب یدک این فایده را داشت که در راه وقتی متوجه می شدند که اسب آنها خسته شده، سوار اسب یدک می شدند. و اسب خسته را یدک می کشیدند تا این که خستگیش رفع شود. زیرا می دانستند اسبی که سوار یا بار نداشته باشد خسته نمی شود، و راههای طولانی می پیماید...»<sup>۲</sup>

پس از مرگ کریمخان، آقا محمدخان شب ۱۴ ماه صفر از شیراز حرکت کرد و عصر روز ۱۸ همان ماه به تهران رسید و صد و پنجاه فرسنگ مسافت را خواجه تاجدار بدون استراحت طی کرد.<sup>۳</sup> ضبط و بایگانی اسناد سیاسی: «رسم نگاهداری اسناد و مدارک سلطانی و دیوانی، از دیرباز در ایران معمول بوده است، و به استناد مدارک بسیاری که در دست داریم، می دانیم پادشاهان ایران، اسناد و نوشته ها و عهدنامه های خود را در مخازنی مخصوص نگاهداری می کرده اند، و در بسیاری از کتابها نیز به وجود این گونه مخازن اشاره شده است. اما در دوره اسلامی، ظاهراً به علت عدم ثبات پایتخت ها و اسکان حملات و تجاوزات قبایل و جنگهای پیاپی فراوانی که میان پادشاهان و ملوک نواحی مختلف روی می داد، مراکز ثابتی برای نگاهداری اسناد نبود و نوشته ها و اسناد را همیشه در سفرها و اردو کشی ها با پادشاه می بردند، تا در موارد نیاز در دسترس باشد. در دوره صفویان و بعد هم در دوره قاجاریه، به سبب تثبیت حکومت، ثابت شدن پایتخت، آرشو سلطنتی به وجود آمد. اما ظاهراً این وضع تنها منحصر به دربار بوده است، و حکام و والیان بایگانی ثابتی برای نوشته ها و اسناد نداشته اند، بلکه هر زمان والی و حکمرانی تغییر می یافت نوشته ها و مدارک حکومتی را هم با خود می برد. و این سنت بعدها هم که به تقلید از اروپاییان قرار شد، دولت ایران در دربارهای دول، سفارتخانه های ثابت و دائمی داشته باشد، باز معمول بود. سفیران چون تغییر مأموریت می دادند یا به ایران احضار می شدند، کلیه اوراق و مدارک دوران سفارت خود را که حتماً باید سابقه کار سفیر بعدی باشد، با خویش می بردند، و سفرای جدید به مرور و به اقتضای اموری که پیش می آمد، سوابق امر و موضوع را از دولت متبوع خود می خواستند. و وزارت امور خارجه از آن سوابق رونوشت های مصدق می فرستاد، تا مبنای آگاهی و اقدامات سفیر جدید باشد... این مأمورین به هنگام مرگ، انبوهی از اسناد و نوشته های دولتی، و سیاسی و دیوانی مربوط به موضوعهای گوناگون را که در دوران حکمرانیها و یا سفارتهای خود فراهم کرده بودند، به جای می گذاشتند، و همین اوراق و رونوشتهاست که امروزه گاه به گاه در خاندهای قدیمی به دست می آید.»<sup>۴</sup>

پیکهای پیاده: یکی از وسایل ارسال نامه و اعلام اخبار قوری، پیکهای پیاده (وشاطرها)

۱. سرهنگ جهانگیر قائم مقامی، مجله پرسپه‌های تاریخی، سال ۵، ۲، ص ۱۸۷ به بعد (به اختصار)

۲. خواجه تاجدار، پیشین، ص ۲۳۲ ۳. همان، ص ۲۶۳

۴. دکتر جهانگیر قائم مقامی، مجله پرسپه‌های تاریخی، سال ۵، ص ۲۱